

نقش اخلاق و عرفان در نظام سیاسی اسلام

□

محمدجواد رودگر*

□

◀ مقدمه

بدون تردید، تبیین و تحلیل دیدگاههای استاد شهید مطهری در مورد «نقش اخلاق و عرفان در سیاست» یا «ارائه تصویر و تفسیری روشن از حکمت عملی در دو ظرفیت»؛ یعنی «اخلاق» که انسان را به تکامل روحی و درونی می‌رساند، و «سیاست مُدُن» یا مدیریت و حکومت بر جامعه، که به «تکامل اجتماعی» و اداره جامعه انسانی برمی‌گردد و پیوند آن دو ظرفیت به «حکمت نظری»، که از «هست‌ها» و «است‌ها» سخن می‌گوید و آن دیگری از «باید‌ها» و «شاید» و «نشاید»ها بحث می‌کند، هم‌کاری است سترگ و البته شدنی و هم‌نیاز به نگرش همه‌جانبه به اندیشه‌ها و بینش‌های استاد شهید مطهری دارد و اگر حکمت و حکومت را در تعامل و ارتباط با یکدیگر مورد





شناخت و سنجش قرار دهیم و آنها را با عرفان و حکمت حضوری و شهودی یا معرفت ذوقی و باطنی گره بزنیم، در عین شیرینی و دلنشینی، کار را دشوارتر می‌نماید که چگونه «اخلاق» که عمدتاً یک مقوله فردی و نوعی تزکیه نفس و ارتباط با خداست و درون‌گرایی در آن متجلی است یا حداقل تفسیر و برداشت اولیه ما از آن چنین است و «عرفان» که اساساً سیر و سلوک باطنی و تهذیب، ریاضت و دنیا‌گریزی، جامعه‌گریزی و انقطاع از برون و اتصال به درون و رهایی از خلق و وصل به خالق است و یادست کم چنین برداشت و تحلیلی از آن در ذهنها وجود دارد، با «حکومت»، «سیاست» و مدیریت جامعه که همانا پرداخت به امور مردم در همه ابعاد می‌باشد در هم تنیده و به هم پیوسته باشند و اساساً چگونه است که در دل حکومت و حکمت سیاسی، حکمت عملی «اخلاق» و حکمت شهودی و ذوقی «عرفان» نقش آفرین باشد؟ آیا درون‌گرایی با برون‌گرایی با هم قابل اجتماع هستند؟

آیا حکومت و تدبیر جامعه که نوعی دنیازدگی و گرایش به امور طبیعی و مادی است با اخلاق که مقوله‌ای است فردی و تهذیبی و عرفان که امری است باطن‌محور، درون‌گرا و سلوکی که به نوعی دنیازدگی، خلق‌گریزی، تفرّد، تزهّد و تجرد و تجرید برای تعالی نفس و تکامل منتهی می‌شود، با هم سازگار و مرتبط‌اند؟ به خصوص اگر به کارکردهای اخلاق و عرفان با حکومت و سیاست و واقعیت تلخ شکاف و فاصله اخلاق و عرفان با حکومت، آن هم در جامعه و جهان کنونی بنگریم و دیوار فرهنگی، روانی و حتی عملی و عینی که میان هر کدام از آنها وجود دارد، اندک توجهی بیفکنیم، خواهیم دید که مسأله با پیچیدگی و ابهام بیشتری مواجه است و سؤال عمیق‌تر و شبهه بیشتر و پیچیده‌تر می‌شود و این همان مقوله‌ای است که در این مقاله به دنبال حلّ و فصل آن، بر محور و مدار اندیشه‌های استاد مطهری بر آمدم و در صدد برتابیدن اخلاق و عرفان با حکومت

و سیاست و حکمت سیاسی بر مدار بیش ناب اسلامی آن استاد شهید هستیم؛ لذا در چند محور به پاسخ چنین سؤالها، شبهات و تحلیل و تبیین‌هایی می‌پردازیم:

الف. اخلاق و عرفان در افق اندیشه استاد مطهری.

ب. سیاست و حکومت از منظر استاد مطهری.

ج. تعامل اخلاق و عرفان (حکمت اخلاقی و سلوکی) با حکومت و سیاست (حکمت سیاسی و حکومتی).

◁ چیستی اخلاق

استاد شهید مطهری، اخلاق را مبنایی می‌داند برای «چگونه زیستن»^۲ و بر این باور است که اخلاق پاسخی است بر چگونگی زندگی نیک و برای انسان و «چگونگی عمل»، افعال اخلاقی یا افعالی که دارای تعالی و ارزش باشند. البته استاد «چگونه باید زیست» را در کنار «برای اینکه با ارزش و مقدس و متعالی زیست کرده باشیم» قرار می‌دهد^۳ و لذا همه نظام‌ها و روش‌های اخلاقی را که مدعی نظام‌مندی اخلاقی هستند، دارای نظام اخلاقی نمی‌داند و به نقد آنها می‌پردازد. به هر حال، استاد شهید نگرشی جامع و بنیادین با تئوری تبیین شده و کامل برای اخلاق، علم اخلاق و فلسفه اخلاق دارند که دقیقاً با تعاملات اجتماعی و تأملات حکومتی و سیاسی سازگار است؛ یعنی استاد معتقدند سرّ ناسازگاری اخلاق و سیاست یا حکمت اخلاقی و حکمت حکومتی، در طراز تلقی و تفسیر و نگرش ما از این دو مقوله است و اگر به بازسازی اندیشه‌های آسیب دیده خویش پیرامون هر کدام از اخلاق و سیاست بپردازیم و آنها را در خانواده «حکمت عملی» ببینیم بسیاری از پرسشها و شبهات برای ما مطرح نخواهد بود چه اینکه تعالی و تکامل فردی و درونی لاجرم با تعالی و توسعه اجتماعی در هم تنیده‌اند و انسان بریده از جامعه نیست و جامعه محتاج حاکمیت اخلاق و ارزشهای اخلاقی است و

استاد شهید
مطهری، اخلاق را
مبنایی می‌داند
برای «چگونه
زیستن» و بر این
باور است که
اخلاق پاسخی
است بر چگونگی
زندگی نیک و برای
انسان و «چگونگی
عمل»، افعال
اخلاقی یا افعالی
که دارای تعالی و
ارزش باشند.



اگر از غایات مهم بعثت پیامبر اکرم ﷺ تمسیم و تکمیل خلقهای فاضل و صفات اخلاقی بوده است، در حقیقت سرحلقه و ریشه همه تحولات اجتماعی و نظام‌های حکومتی دینی در اداره جامعه بشری را شکل می‌داد^۴ یعنی «ارتباط با خدا، با ارتباط با اجتماع» در حوزه اخلاق دینی کاملاً مطرح و تحقق‌پذیر است و لذا باید به آفت‌شناسی و آفت‌ستیزی در تفکر دینی جامعه اسلامی و احیاء و اصلاح فکر دینی پرداخت و استاد به شدت به بازشناسی و بازسازی «مفاهیم اخلاقی» و دینی در حوزه اندیشه و سپس عمل اسلامی مسلمین اعتقاد داشته‌اند و به همین دلیل خطرات جموداندیشی و تحجرگرایی از جبهه درون و التقاط‌اندیشی و زمانزدگی و تجددگرایی از جبهه برون را آسیب‌های معرفتی در حوزه‌های اندیشه و بینش اسلامی می‌دانستند. به هر حال استاد مطهری نظام اخلاقی را به طور کلی بر سه قسم می‌داند:

۱. اخلاق فلسفی، که ریشه در اندیشه‌های سقراط و افلاطون و ارسطو دارد.
 ۲. اخلاق عرفانی، که ریشه‌اش در سیر و سلوک عرفانی است.
 ۳. اخلاق دینی یا مذهبی که سرچشمه‌هایش آیات و احادیث و آموزه‌های مستقیم دین و معارف و حیانی است.^۵
- و در فرازی دیگر، نظام‌های اخلاقی را به طور کلی بر دو بخش قابل تقسیم می‌دانند:

الف. نظام‌های اخلاقی مبتنی بر خودخواهی، خودپرستی، منافع شخصی یا نظام‌های خودمحور.

ب. نظام‌هایی که فراتر از خود شخص و منافع شخصی بوده و یا نظام‌های غیر خودمحور هستند.^۶

و البته «اخلاقی» که استاد آن را تبیین می‌کند مبتنی بر «انسان‌شناسی» خاص و تبیین ویژه‌ای از «خود»، «انواع خود» خودهای پنداری و حقیقی، من‌های فردی و اجتماعی، من سفلی و علوی است که در ضمن آن به نقد آراء راسل و اگرستانسیالیستها نیز می‌پردازد.^۷

به هر حال، استاد پس از تبیین اخلاق فلسفی به تبیین اوصاف این نوع اخلاق پرداخته و می‌نویسند: این اخلاق دارای چند خلأ و کاستی است:

۱. به رابطه انسان با خدا نمی‌پردازد.
۲. حالت ساکن دارد.
۳. این نوع اخلاق روح انسان را مانند خانه‌ای فرض می‌کند که باید با یک سلسله زیورها و زینتها و نقاشیها مزین گردد و بدون آنکه ترتیبی در آن باشد و معلوم شود که از کجا باید



آغاز گردد و به کجا باید ختم شود.

۴. عناصر و مقولات روحی، چنین اخلاقی محدود به معانی و مفاهیمی است که به طور غالب آنها را می‌شناسیم.

۵. این نوع اخلاق فاقد عنصری مانند واردات قلبی و درونی است و اساساً اخلاقی خشک و علمی بوده و از محیط علما و فلاسفه تجاوز نکرده و به میان عموم مردم نرفته است؛ یعنی تخصصی شده است نه عمومی و تأثیرگذار بر متن جامعه و توده‌های مردم،^۸ تا تحول عمومی و انقلاب باطنی و روحی جمعی ایجاد نماید.

و اما اخلاق عرفانی، اخلاقی است که عرفا و متصوفه مروج آن بوده و مبتنی بر سیر و سلوک و کشف و شهود می‌باشد و البته به مقیاس گسترده‌ای، از کتاب و سنت بهره جسته است.

و اخلاق دینی که از متن آموزه‌های آیات و روایات گرفته شده و بر اساس متون مقدس است و وجوه مشترک فراوانی داشته و در نهایت اخلاق دینی نیز اخلاقی عرفانی است.^۹ آنگاه استاد شهید، به اوصاف اخلاق عرفانی و دینی می‌پردازد که عبارتند از:

۱. پیرامون روابط انسان با خود، جهان و خدا بحث می‌کند.
۲. اخلاقی پویا و متحرک است؛ یعنی نقطه آغاز و مقصد و منازل و پایان دارد و ترتیبی خاص بین آنها موجود است.
۳. در چنین اخلاقی «صراط» وجود دارد و باید منزل به منزل آنها را پیمود و منزل قبلی مقدمه و قوه‌ای برای منزل بعدی است.

۴. روح بشر در چنین اخلاقی؛ مانند یک گیاه یا کودک است که طبق نظام مشخصی باید رشد و نمو کند.

۵. عناصر روحی و اخلاقی در آن، بسیار گسترده‌تر است.

۶. در این اخلاق، از یک سلسله احوال و واردات قلبی سخن می‌رود که منحصرأ به «سالک‌راه» در طول مجاهدات و طی طریقت و تهذیب نفس وارد می‌شود و دیگر مردمان از آن واردات بی‌بهره‌اند.^{۱۰}

ناگفته نماند استاد شهید پس از بیان اشتراک‌های اخلاق دینی و عرفانی، به امتیازها و افتراق‌های آنها نیز پرداخته‌اند و معتقدند اخلاق دینی در سه چیز با اخلاق عرفانی برخی از عرفا مخالف است:





الف. تحقیر عقل یا عقل ستیزی و عقل‌گریزی.

ب. درون‌گرایی مطلق و جامعه‌گریزی محض.

ج. نفس‌کشی‌هایی که به خوار و ذلیل ساختن و زوال کرامت و عزت نفس منتهی می‌شود، در حالی که تهذیب نفس در عین کرامت و عزت نفس باید باشد.^{۱۱}

پس استاد مطهری تنها اخلاق دینی برگرفته از متن کتاب و سنت و آیات قرآنی و سنت و سیره علمی و عملی پیامبر گرامی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام را اخلاقی جامع، جهانی، پویا، کارآمد، سازگار با اداره جامعه و سیاست، تکامل‌بخش انسان در ارتباط با خود، جامعه و خدا می‌داند و به همین دلیل در تعریف اخلاق و خصوصیات آن می‌نویسد:

«اخلاق عبارت است از یک سلسله خصیلتها و سجایا و ملکات اکتسابی که بشر آنها را به عنوان اصل اخلاقی می‌پذیرد یا به عبارت دیگر، قالبی روحی برای انسان که روح انسان در آن قالب و در آن کادر و طبق آن طرح و نقشه ساخته می‌شود. در واقع اخلاق چگونگی روح انسان است.»^{۱۲}

«اخلاق مرتبط با ساختمان روحی انسان است و بر این اساس با آداب و رسوم در جوامع تفاوت دارد؛ چرا که آداب و رسوم، یک سلسله قراردادهای صرف می‌باشد که ربطی به ملکات و خلقیات و قالب‌های روحی درونی ندارد.»^{۱۳}

پس، از نظر استاد، اخلاق دارای ویژگی‌های زیر است:

۱. اخلاق چگونگی روح انسان است.
 ۲. اخلاق همان ملکات، خلقیات و خصیلت‌های اکتسابی انسان است.
 ۳. اخلاق الهی - انسانی استعداد‌های بالقوه و بالفعل وجودی در انسان داشته و بتدریج در پرتو آموزه‌های وحیانی شکوفا می‌گردد.
 ۴. اخلاق شکوفا شده در پرتو وحی و عقل، دستمایه کامل و مناسبی برای اداره فرد و جامعه یا فردسازی و جامعه‌سازی است.
- استاد شهید ضمن بیان اهمیت و ضرورت اخلاق به عنوان: اخلاق

در نظام فکری
استاد مطهری دین
مجموعه‌ای بهم
پیوسته و اجزای
در هم تنیده یا
نظام تعریف شده
و متعامل از
جهان بینی و
ایدئولوژی است
که مکتب را تشکیل
می‌دهد.

شرط کمال انسان^{۱۴}، اخلاق یکی از غایات مهم بعثت و رسالت^{۱۵}
پیوستگی اخلاق و سرنوشت اخروی انسان^{۱۶} به سرّ و رمز عدم
پای‌بندی یا تنزّل التزام عملی به اخلاق در دنیای کنونی که با فرد و
جامعه و حکومت و سیاست مرتبط است می‌فرمایند:

«علت سست شدن و تنزّل تقیدات در جهان امروز را می‌توان در
سه عامل عمده جوینا شد:
تخست: استفاده از تلقین و تقلید صرف در القای امور
اخلاقی.

دوم، عدم وجود توجیه منطقی و عقلانی برای اخلاق.

سوم، عدم وجود پایه و اساس محکم و استوار برای اخلاق که همان
دین می‌باشد»^{۱۷}

لذا استاد شهید پیوند دین و اخلاق را از جهات مختلف مورد
بحث قرار داده و ضروری می‌داند که:

الف. دین بنیاد اخلاق باشد و از همین طریق آن را ضمانت نماید.^{۱۸}
ب. وجود اخلاق و نیاز بشر به آن، دلیلی بر نیاز به دین است، چه
اینکه انسان منهای اخلاق ممکن نیست و اخلاق منهای جامعیت و
کمال و فراگیری، مطلوب نیست و این نوع اخلاق (اخلاق جامع و
کامل) تنها با وجود دین و معنویت دینی امکان‌پذیر است؛ یعنی
اخلاق سکولار و غیر دینی نمی‌تواند نیازهای بشری را تأمین کند و
تنها اخلاقی دینی است که به نیازهای فردی، اجتماعی، مادی و
معنوی انسان پاسخ می‌دهد.^{۱۹}

ج. اوصاف اصول اخلاقی؛ مانند جاودانگی و نسبت با اخلاق و
نسبت اخلاق عیناً به دین نیز منتقل می‌شود؛ زیرا دین از مجموعه
عقاید، اخلاق و احکام تشکیل شده است و اگر کسی اخلاق را
نسبی بداند، اصول اخلاقی و تربیتی اسلامی را نیز باید نسبی و
موقت بشمارد و اگر معتقد به اطلاق و ثبات و دوام اصول اخلاقی
باشد نیز اصول تعالیم اسلامی را نیز باید جاودانه، مطلق و بادوام
بداند و ...^{۲۰}

آری در نظام فکری استاد مطهری دین مجموعه‌ای بهم پیوسته و
اجزای در هم تنیده یا نظام تعریف شده و متعامل از جهان‌بینی و
ایدئولوژی است که مکتب را تشکیل می‌دهد و عقیده، اخلاق و



احکام است که «دین» را متعین می‌سازد و لذا اخلاق دینی با عقاید دینی و کلام و حکمت و فقه و شریعت و حقوق در ارتباط دقیق است حال چگونگی است که اخلاق با جامعه، سیاست و حکومت مرتبط نباشد و دو جزیره جدای از هم باشند؟! اتفاقاً با تصویری که استاد از اخلاق، آن هم اخلاق دینی ارائه داده و می‌دهند، لازمه حکومت مثبت و حکمت سیاسی کارآمد آن است که «اخلاق» و «ارزشهای اخلاقی» در حدوث و بقای حکومت نقش آفرین باشد زیرا کار و فعل اخلاقی از نظر استاد فعلی است که با مَن علوی انسان مرتبط و در تعالی نفس آدمیان مؤثر باشد و در ارتباط با خدا و سجایای وجودی و خدمت به خلق برای رضای خدا صورت پذیرد، در این صورت، هیچ منافاتی بین افعال سیاسی و حکومتی با افعال اخلاقی و معنوی وجود ندارد و معنویت و سیاست و اخلاق و حکومت قابل اجتماع هستند نه مانع‌الاجتماع، چه اینکه فعل اخلاقی از نظر استاد دارای اوصاف زیر است:

۱. از روی عقل باشد ۲. مبتنی بر اراده و اختیار باشد ۳. انسانها برای آن افعال (با تکیه بر من علوی خود) ارزش قائل باشند. ۴. ارزش آنها غیر مادی و فوق مادی است ۵. به خاطر ارزش ذاتی فعل انجام گیرد ۶. از سطح فعل عادی و طبیعی و غریزی بالاتر باشد.^{۲۱}
- پس، از دیدگاه استاد شهید مطهری «اسلام آیینی است جامع که شامل همه شوئون زندگی بشر؛ اعم از ظاهری و باطنی می‌شود و در عین حال که مکتبی اخلاقی و تهذیبی است، سیستمی اجتماعی و سیاسی نیز به شمار می‌رود. اسلام معنا را در ماده، باطن را در ظاهر، آخرت را در دنیا، مغز را در پوست و هسته را در پوسته نگهداری می‌کند.»^{۲۲}

◀ ماهیت و حقیقت عرفان

از جمله دانش‌هایی که استاد مطهری درباره آن، از آثار گفتاری و نوشتاری نسبتاً فراوانی برخوردار است، مقوله «عرفان» است و استاد از عرفان‌شناسان و عرفان‌پژوهانی است که هم عرفان را معمولاً به سبک نظری محض، اصطلاحی و قدما به بحث نکشیده و آن را از دسترس ناپذیری، انتزاعی بودن، غیر کاربردی، مخصوص خواص به صورت مطلق بودن خارج کرد و در عین حال که راز و رمزهای عرفانی و سلوک و طیّ مقامات را تنها از آن مجاهدان جبهه سیر و سلوک معنوی و کَمَل انسانها و اصحاب طریقت و حقیقت از مسیر شریعت دانسته است. لیکن در تبیین حقایق، معانی و آثار عرفانی بسیار روان، قابل فهم و دسترس پذیر عمل کرده است و هم عرفان را با مقوله‌های فرافردی و فرادرون‌گرایانه، یعنی نگاه به بیرون، خدمت به خلق، ارتباط با جامعه، تعاملات اجتماعی و حکومتی نیز گره زده و تفسیر کرده‌اند و انسان کامل اسلام که یکی از ابعاد وجودی آن عرفان و تهذیب نفس و تکامل



قلبی و سلوک باطنی و کشف و شهود است را در ابعاد عقلانی و خردگرایانه، اجتماعی و جامعه باورانه، دنیا و آخرت مادیت و معنویت، درون و برون، درد خدا و خلق مطرح و تفسیر نموده‌اند و در حقیقت از عرفان اصیل اسلامی، دینی، نبوی، علوی و عرفان ناب و جامع یا عرفان مثبت سخن گفته‌اند تا عرفان نیز توانمندیهای لازم در پوشش همه شئون حیات و زندگی بشری را داشته باشد و تنها از آن فرد و خلوتها و شبها و سحرخیزیها و ارتباط با خدا نباشد بلکه در متن زندگی، جامعه، سیاست و حکومت نیز حضور و ظهور داشته باشد، لذا استاد مطهری عرفان ناب را در دو محور مفهوم و مصداق بر اساس آموزه‌های اصیل اسلامی از کتاب و سنت و سیره عملی معصومین علیهم‌السلام و به خصوص نهج البلاغه به تصویر کشیده است.^{۲۳}

استاد مطهری عرفان را از جمله دانش‌هایی می‌داند که در دامان فرهنگ اسلامی زاده شد و رشد و تکامل یافت^{۲۴} اگر چه در سیر توسعه و تکامل خویش از فرهنگ‌ها و علوم دیگر نیز متأثر شده است؛ چنانکه بر فرهنگ و تمدن بشری نیز مؤثر بوده است و این خود از قدرت دانش عرفانی اسلامی در جذب و هضم علوم و مکاتب عرفانی ملل و نحل دیگر است و البته استاد عرفان را در دو جنبه: ۱. جنبه فرهنگی = عرفان علمی ۲. جنبه اجتماعی = تصوف، مورد مطالعه و تحقیق قرار داده‌اند و به نقد اجمالی عرفان از جنبه اجتماعی یا تصوف نیز پرداخته و عرفان را از این زاویه دستخوش تحولات دانسته و آسیب‌پذیری و آفت‌برداری آن را از این جهت بیشتر می‌دانند که فرق گونه‌گون نیز در آن قالب پیدا شده و رواج یافته‌اند.^{۲۵} و در نهایت استاد با طرح ریشه‌های عرفان و بن‌مایه‌های دانش عرفانی سه نظریه را مطرح و پس از نقد و ارزیابی هر کدام، نظریه سوم که مبتنی بر این است که مایه‌های اولیه عرفان را باید در اسلام سراغ گرفت و آموزه‌های عرفانی؛ از جمله توحید، ولایت و ... از عمق و گستره فراوانی برخوردار است که نباید و نشاید به سراغ مکتب‌های عرفانی دیگر از مسیحی، هندویی و ... رفت.^{۲۶}

به هر تقدیر استاد مطهری، عرفان را تکامل وجودی انسان در ارتباط با خدا و رسیدن به معرفت شهودی و عبودیت حقیقی و تأمه می‌داند. عرفانی که انسان را «خدایی» می‌نماید و انسان سالک همه چیز را تجلی حق و نمود و نماد خدای سبحان می‌بیند و از رهگذر الهی، همه امور و افعال و احوال خویش را تنظیم می‌نماید؛ یعنی در همه شئون حیاتی عارف «خدا» حضور و تبلور دارد، پس عرفان تنها «ارتباط با خدا» به صورت درون‌گرایانه



و فردی نیست، عرفان انزواگرایی و خلوت نشینی و دل‌گرایی صرف نیست بلکه عرفان اصیل ارتباط با خدا و خلق و جهت الهی بخشیدن به کار برای خلق خدا است و میان رسیدگی به امور اجتماعی، سیاسی و حکومتی با سحر خیزی و شب‌زنده‌داری و گریه و لابه و ناله در برابر پروردگار عالمیان و نیایش و دعا و جهاد و مجاهده علمی و عملی، اخلاقی، سلوکی، اجتماعی و حتی اقتصادی، وصلت و التیام و هماهنگی و همگونی وجود دارد، نه تضاد و تعارض.

استاد حتی مقوله‌هایی چون عبادت، زهد و سلوک باطنی که تنها فردی و اخروی باشد را کافی و جامع ندانسته و آن را ناشی از خلط برداشت انحرافی در اندیشه و انگیزه و علم و عمل می‌داند و منشأ چنین شکاف و فاصله‌ای میان دنیا و آخرت، سلوک فردی و اجتماعی، دنیا و آخرت، مادیت و معنویت و معرفت و سیاست و عرفان و حکومت را تفسیر تضادگرایانه میان این مقوله‌ها از نظر مفهومی و تئوریک دانسته،^{۲۷} و در بخشی دیگر، به عدم تحمّل هر دو مقام خلوت و جلوت، درد خدا و درد خلق و درون و برون در مصادیق انسانی می‌داند و لاغیر.

بر اساس آیاتی چون ۳۷ سوره نور، ۱۱۸ سوره توبه، ۲۷ سوره فتح و ... و خطبه‌هایی چون: ۲۱۰، ۲۱۳، و حکمت ۱۴۷ نهج البلاغه و ... جمع میان حکمت باطنی و سلوکی با حکمت اجتماعی و سیاسی را ممکن و آنها را مانع‌الاجتماع نمی‌داند.^{۲۸}

استاد مطهری چون سیر از خود تا خدا، نیل به توحید ناب، معرفت ناب و موحد کامل شدن را در عرفان متعالی و کامل اسلامی مطرح کرده‌اند و چون به ارتباط‌های چهارگانه «خود با خدا»، «خود با خود»، «خود با جهان» و «خود با جامعه» در عرفان اعتقاد دارند، اگر چه ارتباط خود با خدا تا مرحله فناي خود در خدا را از محوری‌ترین و غنی‌ترین بخش عرفان اسلامی و دینی قلمداد کرده‌اند، از «خودآگاهی» بسیار سخن گفته‌اند و آن را ساری و جاری در تمام ابعاد وجودی انسان و حیات تکاملی آدمی دانسته‌اند. ایشان از خودآگاهی حضوری (فطری)، خودآگاهی حصولی (خودآگاهی و جهان‌آگاهی) و خودآگاهی شهودی (سلوکی)^{۲۹} و همچنین از خود حقیقی و پنداری، خود علوی و سفلی نیز در تفسیر بسیاری از آموزه‌های دینی؛ اعم از معرفتی و سلوکی، علمی و عملی نیز مباحث بسیار روشنگری را طرح کرده‌اند^{۳۰} و با اصل اصیل «فطرت» همه مقوله‌های دینی را تفسیر نموده و آن را «أم‌المعارف» دانسته‌اند.^{۳۱} البته استاد «خودآگاهی» را کلید تکامل فردی و اجتماعی دانسته و



ضرورت آن را اینگونه تبیین کرده‌اند:

۱. خودآگاهی، بنیاد و زیربنای تکامل وجودی و توسعه پایدار هستی انسان در همه ابعاد و ساحت‌های درونی و برونی است.

۲. خودآگاهی، اگر بر معیار حقیقی حاصل آید همانا «خودآگاهی» است.

۳. خودآگاهی، همه زمینه‌های آسیب‌پذیری انسان را از حیث فکری، فعلی و رفتاری از بین می‌برد و زمینه‌های رشد و شکوفایی انسان را در عالی‌ترین درجه کمال ممکن انسانی - الهی فراهم می‌سازد.

۴. خودآگاهی در فردسازی، خانواده‌پروری و جامعه‌سازی، نقش محوری دارد.

۵. خودآگاهی به انسان قدرت مدیریت بر خود و تسلط بر قوای وجودی؛ اعم از ادراکی و تحریکی می‌دهد تا انسان با موازنه قوای وجودی در صراط مستقیم الهی به سوی فلاح و فعلیت حرکت کند.^{۳۲}

استاد مطهری خودآگاهی را در دو محور حقیقی و مجازی (غیر واقعی) مطرح نموده و حقیقی را در بخش‌های: فطری، فلسفی، جهانی، طبقاتی، ملی، انسانی، عارفانه و پیامبرانه تقسیم کرده‌اند^{۳۳} و آنگاه «خودآگاهی عارفانه را آگاهی به خود در رابطه‌اش با ذلت حق»^{۳۴} دانسته‌اند و درد عارف را درد درونی می‌داند که از نیازهای فطری سرچشمه می‌گیرد و خود درد برای او آگاهی است و او را به مسئولیت‌پذیری و درد خلق برای تحصیل رضای خداوند سبحان و اوست^{۳۵} و البته خود انسان را که خود خدایی، فطری، ملکوتی و علوی است، دارای درجات و مراتب می‌داند که باید بر اساس آگاهی، آزادی، انتخابگری و عمل استکمال یابد^{۳۶} و جالب این است که استاد مطهری برای خودآگاهی عرفانی یا عارفانه، سه مؤلفه محوری قائل است که عبارتند از:

الف. حقیقت‌محوری و خداگرایی مطلق.

ب. دردمندی، درد درونی داشتن، عاشق حق بودن، احساس غربت و فراق در برابر قرب و وصال الهی داشتن.

ج. تقوامداری، زهدورزی و دنیاگریزی.^{۳۷}

بالاخره سیر استکمالی انسان از خود تا خدا؛ یعنی «شدن» و صبرورتنی که انسان را به خود برتر، یا خود تکامل یافته می‌رساند و انسان سالک به خود حقیقی و برتر نائل شده، همواره در خدمت به مردم، حل مشکلات جامعه و حتی حکومت و سیاست و تدبیر جامعه برای تحقق



ارزشهای الهی و عدالت اجتماعی تلاش می‌کند و عرفان و حکومت یا حکمت شهودی و حکمت سیاسی در اندیشه اصیل اسلامی و نگرش‌ها و گرایش‌های استاد مطهری نه تنها متضاد نیستند بلکه متعاضدند.

لذا استاد مطهری در بخشی از تفسیر آیات قرآنی می‌فرماید:

«... از اینجا تفاوت منطق عرفانی قرآن با خیلی از عرفانها روشن می‌شود. قرآن نمی‌گوید مردانی که از کار و تجارت و بیع و بنایی و معماری و آهنگری و نجاری و معلمی و خلاصه «وظائف» دست برمی‌دارند و به ذکر خدا مشغول می‌شوند. می‌فرماید: آنها که در همان حالی که اشتغال به کارشان دارند، خدا را فراموش نمی‌کنند. یگانه چیزی که هیچ وقت او را فراموش نمی‌کنند خداست...»^{۳۸}

آری عرفان ناب اسلامی از رهگذر معرفت نفس، مراقبت نفس و محاسبه نفس یا خودشناسی و خودسازی عبور کرده و تا انسان کامل شدن پیش رفتنی است.^{۳۹}

پس عرفان در جنبه علمی و معرفتی‌اش؛ یعنی «شناختن شهودی» و همه چیز را فروغ روی یار و تجلی دلبر و دلداری دانستن و یافتن و در جنبه عملی و رفتاری‌اش؛ یعنی شدن شهودی و فنای فی‌الله و رسیدن به توحید ناب و کامل الهی شدن و خداگونه گشتن و در تعالیم اسلامی چنین عرفانی هرگز با حکمت و حکومت «شریعت و سیاست» سلوک فردی و اجتماعی، درد درونی و بیرونی، درد خدا و خلق در تعارض نیست و می‌توان مظهر اتم و اکمل عرفان حقیقی و حقیقت عرفانی و انسان کامل عرفانی را پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و ائمه معصوم علیهم السلام بشمار آورد که بین حقایق غیب و شهادت و ملک و ملکوت جمع کرده و شاگردان آن ذوات مقدس و به خصوص حضرت امام خمینی رحمته الله علیه را مصداق جامع و روشن عرفان اصیل علوی دانست که بین شریعت، طریقت و حقیقت، بین حکمت و حکومت، اخلاق و سیاست، عرفان و زندگی، سیر و سلوک و سیاست جمع نموده‌اند تا به بهانه عرفان، کسی از جامعه و حکومت گریزان نشود و به بهانه حکومت و سیاست کسی از عرفان و معنویت جدا نماند که حجت از نظر مفهوم و مصداق و معرفت و واقعیت، بر همه تمام خواهد بود و راه تکامل به روی همه باز است که عرفان همان‌اراه ولایت است و راه ولایت راهی پیودنی و همگانی است و ولایت عرفانی با ولایت سیاسی و حکومتی، نه تنها منافات ندارد بلکه کاملاً سازگار است لیکن انسان عارف و جامع از نظر شخصیتی می‌طلبد.



◀ نقش اخلاق و عرفان در سیاست

بنابر مطالب پیشگفته، در باره ماهیت اخلاق و عرفان و عدم تعارض آنها با حکومت و جامعه، آن هم بر محور اندیشه‌های استاد مطهری، باید متذکر شویم که استاد مطهری چون رهیافتی جامع‌نگرانه و همبسته نسبت به معارف و تعالیم اسلامی دارند و نظام عقیدتی، اخلاقی - عرفانی و احکامی و فقهی را بهم پیوسته و در هم تنیده می‌دانند و برای اسلام دو بُعد و فلسفه قائل است: ۱. فلسفه فردی که در تزکیه و تهذیب نفس و تکامل درونی و وجودی انسان است. ۲. فلسفه اجتماعی که در عدالت اجتماعی متجلی است. برای هر کدام، مؤلفه‌هایی شمرده‌اند چون:

الف. فلسفه فردی که عبارتند از: تعلیم کتاب و حکمت، تربیت دینی، اخلاق الهی، عرفان و حیانی.

ب. فلسفه اجتماعی، چون: عدالت محوری، آزادی‌گرایی و حق‌مداری.^{۴۰}

ایشان میان اخلاق و عرفان و تربیت یا رسالت فرهنگی اسلام با عدالت و حقیقت و حریت یا رسالت اجتماعی اسلام التیام بخشیده‌اند و حاکمیت حکمت اخلاقی - معنوی و عرفانی - سلوکی را بر حکمت فقهی - حقوقی و سیاسی - اجتماعی تحقق‌پذیر دانسته‌اند.

استاد شهید مطهری که از نظریه‌پردازان حکومت اسلامی و از مجاهدان و انقلابیون و قائل به تئوری ولایت فقیه بوده‌اند، بیش و پیش از همه، اهتمام خویش را در تبیین نظری و تئوریک مقوله‌های حکومتی و سیاسی یا نظام سیاسی اسلام به کار گرفته‌اند و پشتوانه فلسفی انقلاب اسلامی، جمهوری اسلامی و حتی آفات نظری و عملی انقلاب اسلامی را طرح و هشدار داده‌اند و میان معرفت، معنویت، سیاست و حکومت، هیچ تنازع و تعارضی ندیده‌اند و در نتیجه بانگش اخلاقی بیش عرفانی مؤلفه‌هایی چون: آزادی، عدالت، و ولایت را در نظام سیاسی اسلام عنوان کرده‌اند. اگر چه از روحانیت، دیانت، مشروعیت و ... در نظام سیاسی اسلام نیز داد سخن سر داده‌اند و پُر پیداست که بحث‌های استاد مطهری در این زمینه کامل نبوده است و چنین فرصتی از سوی التقاطیون، ماتریالیسم منافق و کوته‌فکران و علم‌زدگان به او داده نشده است و نظام اسلامی و جامعه انقلابی و دین از وجود ذی‌جود چنین شخصیتی محروم مانده است، لیکن بر اساس آنچه در اختیار است، مؤلفه‌های یادشده را به بحث می‌گذاریم:



◀ مؤلفه‌های نظام سیاسی اسلام بر اساس آرای شهید مطهری

□ ۱. آزادی و حریت

از دیدگاه استاد مطهری، «آزادی» از مختصات انسان است که هم فرصت‌ها و بسترهایی برای رشد استعدادها و سیر به سوی کمال ایجاد می‌کند و هم لزوم عدم ایجاد مانع را شامل می‌گردد؛ یعنی دو جنبه اثباتی (وجود زمینه و مقتضی) و سلبی (عدم مانع) را در بر می‌گیرد که در بخش اثباتی و وجود زمینه‌ها، مقوله آزادی تفکر و پرورش اندیشه را که غیر از آزادی عقیده می‌داند مطرح می‌کند و در بخش سلبی (عدم مانع) حقوق طبیعی هدفدار را طرح می‌سازد.^{۴۱}

استاد پس از طرح «آزادی حق یا تکلیف؟» می‌نویسد: آزادی بر دو قسم است: الف. آزادی معنوی ب. آزادی اجتماعی و آزادی معنوی را رهایی از بردگی فکری، بردگی نفسانی و رهایی از هواهای نفسانی و تعلقات و وابستگی‌ها و دل بستگی‌ها می‌شمارد و آن را جنبه درونی و باطنی آزادی می‌داند و تحقق آزادی‌های اجتماعی و نبودن موانع بیرونی برای رشد و شکوفایی را همانا «آزادی بیرونی» قلمداد کرده‌اند. پس «آزادی» در عرصه اندیشه و جامعه و سیاست، فرع و معلول «آزادگی» خواهد بود، پس اخلاق و عرفان که همان آزادی از همه تعلقات و تعینات و رهایی از خودمحوری‌ها و انانیت‌هاست، تفسیرکننده جامع آزادیهای اجتماعی نیز می‌باشد و از طرفی آزادی را غیر از مصالح فردی، مصالح اجتماعی نیز محدود می‌سازد پس «آزادی از» مینا برای «آزادی در» خواهد بود.^{۴۲}

از سوی دیگر از نظر استاد مطهری، آزادی دو رکن دارد: الف. عصیان و تمرد ب. تسلیم و انقیاد، که باید بتدریج انسان در پرتو تربیت دینی و سلوک اخلاقی - عرفانی آن را کسب کند^{۴۳} و آموزه‌های قرآنی چون «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ» نیز آزادی درونی را مطرح می‌کند تا روح پر خاشگیری و حماسه‌سازی را در انسان، در نفی همه طاغوت‌ها پرورش دهد. چه اینکه در اسلام آزادی وسیله تأمین کمال وجودی انسان است.^{۴۴}

اگر چه استاد مطهری آزادی را، به رنگ و صبغه کلامی - فلسفی مطرح و سپس در ابعاد اخلاقی - عرفانی و آنگاه سیاسی و اجتماعی ساری و جاری ساخته‌اند و میان تقوای فردی و اجتماعی، تقوای علمی و سیاسی و آزادی معنوی و اجتماعی جمع کرده‌اند.^{۴۵} استاد به طور کلی اساس فکری آزادی در اسلام را بر دو چیز می‌داند: خدا و انسان. در خدا باوری توأم با معرفت انسان مسأله خود تکامل یافته و با خوددیگانگی را در نقد اندیشه‌های افراطی راسل و اگرستانسیالیست‌ها طرح کرده و انسان را به عنوان موجودی مطرح ساخته‌اند که از هر



قید و بندی رها شده و تن به هیچ پستی و ذلتی ندهد و خلیفه‌الله گردد و ارزشهای وجودی خویش را شناخته و شکوفا سازد.^{۴۶} پس استاد چهار نوع آزادی را مطرح نموده‌اند:

۱. آزادی در مقابل جبر (کلامی - فلسفی).
۲. آزادی معنوی (اخلاقی - عرفانی و درونی).
۳. آزادی سیاسی و اجتماعی (بیرونی).
۴. آزادی عقیده و تفکر.

و با فرق نهادن میان آزادی در تفکر و عقیده، حاکمیت آزادی درونی بر آزادی بیرونی یا اخلاق و معنویت و عرفان و سیر و سلوک را در آزادیهای اجتماعی و سیاسی مطرح کرده‌اند چه اینکه بدون آزادگی، آزادی حاصل نمی‌شود. و معتقدند:

«آزادی برای انسان کمال است اما «کمال وسیله‌ای» و نه «کمال هدفی»^{۴۷}

هدف انسان این نیست که آزاد باشد بلکه انسان باید آزاد باشد تا به کمالات خود برسد. چه اینکه آزادی با اختیار در انتخاب، در هدف‌شناسی و هدف‌یابی معنا می‌یابد و انسان چون آزاد و مختار است معنایش این نیست که به کمال خود رسیده است بلکه با آزادی می‌تواند و باید به عالی‌ترین کمالات خویش نائل گردد و استاد شهید در تعریف آزادی می‌گوید:

«آزادی؛ یعنی نبودن مانع، نبودن جبر، نبودن هیچ قید و بند؛ زیرا موجودات زنده برای رشد و تکامل به سه چیز احتیاج دارند: تربیت، امنیت و آزادی»^{۴۸}

چنانکه می‌نویسند: «آزادی لزوم عدم ایجاد مانع است»^{۴۹} و مانع دارای دو ویژگی است:

۱. باید شأنیت در قید و بند و بار دادن انسان را داشته باشد تا انسان با کنار زدن آن، آزادی پیدا کند.
۲. قوای ظاهری و یا باطنی فاعل را محدود سازد.^{۵۰} آنگاه استاد به برخی مصادیق آزادی سیاسی و اجتماعی نیز اشاراتی دارند که عبارتند از: ۱. آزادی به معنای رهایی از سلطه دیگران^{۵۱} ۲. آزادی به معنای حق مشارکت^{۵۲} ۳. آزادی به عنوان حق بیان.^{۵۳}

□ ۲. عدالت

چنانکه گذشت، عدالت، آن هم عدالت اجتماعی، از مختصات فلسفه اجتماعی اسلام است و اسلام اگر بخواهد خود را در عالم خارج و واقعیت‌های اجتماعی، نشان دهد، باید در چهره «عدالت» متجلی گردد و عدالت از ارکان مهم فلسفه سیاسی اسلام است. استاد مطهری هم به «عدل الهی» و هم به «عدل اجتماعی» در مواضع مختلف پرداخته‌اند^{۵۴} و می‌دانستند که مقوله عدالت آنگونه که شایسته‌اش بود، در حوزه‌های سیاسی و حتی فقهی و حقوقی مورد





بحث و کاوش علمی قرار نگرفته است و در یادداشت‌های خویش
مهمترین مباحث عدالت را چنین می‌داند:

۱. تعریف عدالت ۲. اقسام عدالت (روحی، جسمی، مزاجی
و اجتماعی)

۳. موجبات عدالت اجتماعی (قانون خوب، اجرای مجریان، رشد
عمومی) ۴. آثار عدالت (تعادل فکری و اخلاقی و عملی و
آسایش روحی)^{۵۵}

استاد مطهری، عدالت فکری و عدالت اخلاقی را مقدمه‌ای برای
عدالت اجتماعی می‌داند^{۵۶} و به این وسیله میان اخلاق و معنویت با
عدالت در جامعه و حکومت نیز پیوند برقرار می‌کند؛ چنانکه تا فرد و
جامعه ظرفیت لازم اخلاقی و تربیتی برای عدل‌پذیری و تحمل
عدالت را نیابند، قسط و عدالت اجتماعی در جامعه محقق نمی‌شود و
به همین دلیل استاد در سه محور عدالت را مطرح کرده‌اند:

الف. معانی و مفاهیم عدالت (بنای تساوی در وضعیت مساوی،
تفاوت در وضعیت متفاوت، اعطای حق صاحب حق، تشابه و
همگونی و توازن، قرار گرفتن هر چیزی در جای خود).

ب. ارکان عدالت (قانون عادلان، حکومت عدل و حاکم عادل،
جامعه عدالت‌پذیر، نیروهای مجری عدالت یا عادل و عدالت خواه و
نیروهای مدافع عدالت)

ج. ابعاد عدالت (عدالت فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، آموزشی،
بهداشتی و قضایی)

البته محورهای سه‌گانه عدالت را می‌توان در آرا و آثار متعدد
استاد جمع‌بندی کرد.^{۵۷} به هر حال شهید مطهری معتقدند علمای
اسلام با تبیین اصل عدل، فلسفه حقوق طبیعی را بنا نهاده‌اند لیکن این
اندیشه در طول تاریخ فقه اسلامی آنچنان که می‌بایست ادامه پیدا
نکرد که دردمندانه می‌گویند:

«انکار اصل عدل و تأثیرش، کم و بیش در افکار مانع شده که فلسفه

بشریت هم به
اخلاق نیاز دارد و
هم به حقوق.
انسانیت، هم به
حقوق وابسته
است و هم به
اخلاق، هیچ کدام از
حقوق و اخلاق، به
تنهایی معیار
انسانیت نیست.

اجتماعی اسلام رشد کند و بر مبنای عقلی و علمی قرار بگیرد
و راهنمای فقه شود، فقهی به وجود آمد غیر متناسب با سایر اصول
اسلام و بدون اصول و مبانی و بدون فلسفه اجتماعی.

اگر حریت و آزادی فکر باقی بود و موضوع تفوق اصحاب سنت بر
اهل عدل پیش نمی آمد و بر شیعه مصیبت اخباری گری نرسیده
بود، ما امروز فلسفه اجتماعی مدوئی داشتیم و فقه ما بر اصل عدل
بنا شده بود و دچار تضادها و بن بست های کنونی نبودیم.»^{۵۸}

و یا در فراز دیگر، حقوق اسلامی را دارای روحی می دانند و
پیکری، که روح آن ثابت و پیکرش متغیر است و آن «اصل عدل» است
که روح حقوق اسلامی است:

«ای عجب که دیگران به روح اسلامی نزدیک می شوند، ولی فقهای
ما توجه ندارند که اصل ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾^{۵۹} به
منزله روح و مشخص سایر مقررات حقوق اسلامی است...»^{۶۰}

و یا در پیوند و نیاز متقابل اخلاق و حقوق و جامعه
انسانی می نویسند:

«بشریت هم به اخلاق نیاز دارد و هم به حقوق. انسانیت، هم به
حقوق وابسته است و هم به اخلاق، هیچ کدام از حقوق و اخلاق، به
تنهایی معیار انسانیت نیست.»^{۶۱}

به هر حال استاد شهید میان برقراری عدالت در ابعاد وجودی
انسان و قوای نفسانی آدمی با عدالت در ابعاد اجتماعی نیز رابطه ای
قویم برقرار کرده؛ چنانکه معتقدند:

«شخص عادل اجازه نخواهد داد که اجزای مختلف نفس وی در کار
غیر مربوط به خود، دخالت کنند و یا یکی از آنها نسبت به وظیفه
دیگری تجاوز نماید، بلکه به عکس، در درون خود نظم واقعی
برقرار می سازد. بر نفس خویش حکومت می کند. اعمال خود را
تابع انضباط قرار می دهد. در باطن خویش صلح و صفا ایجاد
می نماید و میان سه جزء نفس خود هماهنگی تولید می کند.»^{۶۲}

استاد شهید مطهری مهمترین تقسیم عدالت را دو قسم تکوینی
و تشریحی دانسته و عدالت تشریحی را در راستای هدایت فرد
و جامعه می داند که مبتنی بر قوانین و دستورهای الهی عادلانه است^{۶۳}



و در عدل تشریحی مسأله عدل در جامعه یا عدالت اجتماعی اهمیت بسزایی دارد. چه اینکه اگر نظام اجتماعی عادلانه نباشد، جامعه دچار عدم تعادل خواهد شد.^{۶۴} و در مجموع استاد در بحث عدالت اجتماعی با بررسی آیات قرآنی، آنها را چهار قسم کرده است: ۱. عدل خانوادگی ۲. عدل قضایی ۳. عدل اصلاحی اجتماعی ۴. عدل سیاسی.^{۶۵}

و استاد یک قاعده کلی و رمز فراگیر را در مسأله عدالت و نقش آن در تشریح احکام ارائه می دهند که:

«عدالت در سلسله علل احکام است، نه در سلسله معلولات. نه این است که آنچه دین گفته عدل است، بلکه آنچه عدل است دین می گوید.»^{۶۶} از جمله نظریات استاد مطهری در باره «عدل» و عدالت این است که: ۱. عدالت فطری است ۲. عدالت مطلق است ۳. عدالت ارزش برتر است.^{۶۷}

و در پایان این بخش لازم است متذکر شویم که در تبیین مفهومی عدالت، استاد تعریف «إِعْطَاءُ كُلِّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ» را برگزیده و آن را جامع و فراگیر دانسته و در همه معانی دیگر نیز داخل و ساری شمرده است.^{۶۸}

بدیهی است چنین عدالت ورزی و عدالت خواهی و عدالت گستری، لازمه اش عدالت در اندیشه و انگیزه، عدالت در پیش و گرایش و کشش، عدالت در اخلاق و رفتار فردی است تا عدالت در خانواده و اجتماع شکل بگیرد؛ یعنی حاکمیت حکمت اخلاقی - عرفانی بر حکمت خانوادگی و اجتماعی و سیاسی در این فراز نیز نمود و ظهور ویژه ای دارد.

◀ ولایت

استاد مطهری مقوله «ولایت» را شأنی از شؤن امامت و ساحتی از ساحت های «رهبری» می داند و با دو بُعد امامت عقیدتی و فکری ولایت معنوی و باطنی مرتبط دانسته و آن را در امامت اجرایی و مدیریتی با هدف تحقق عدالت اجتماعی معنا و تفسیر می کند.^{۶۹} پس در نقطه اوج و کلان، «ولایت» شعبه ای از امامت و امامت شعبه ای از نبوت است و البته «ولایت» به معنای عرفانی و حکمت ذوقی و شهودی نیز متصور است که باطن «نبوت» است و مقام والای انسان سالک و انسان کامل و مکمل می باشد و ولایت عرفانی یا مقامی و استعدادی، راهش به روی همه باز است و بدیهی است انسان به ولایت رسیده، در امر حکومت و سیاست نیز کامل تر و فراگیر تر و با صداقت و صراحت و حقیقت بیشتری عمل می کند، لیکن

در این موضع، مقصود ما ولایت به معنای سیاسی و اجتماعی، تدبیر امور اجتماعی برای رساندن جامعه به سوی قله کمال و اوج انسانیت است و از جمله اندیشه‌های بنیادین شهید مطهری اندیشه «ولایت» در حوزه «حکومت» و «مدیریت اجتماعی» است.

استاد شهید مطهری «ولایت» را بجای «وکالت» در نظام سیاسی اسلام و اندیشه سیاسی خویش پذیرفته‌اند و می‌فرمایند:

«حکمران به طور حتمی؛ یعنی کسی که متابعت مشروع دارد، نه کسی که به زور خود را تحمیل کرده است و آن کسی که متابعت مشروع دارد به دو گونه ممکن است: یکی به نحو ولایت و دیگر به نحو وکالت. آنچه در فقه مطرح است به عنوان ولایت حاکم مطرح است.»^{۷۱}

و در بخشی دیگر مسأله «حق شرعی» و حاکمیت اسلام بر مردم را مطرح و تفسیر می‌کند:

«حق شرعی امام، از وابستگی قاطع مردم به اسلام به عنوان یک مکتب و عقیده ناشی می‌شود و مردم تأیید می‌کنند که او مقام صلاحیت‌داری است و می‌تواند قابلیت اشخاص را از جهت انجام وظایف اسلامی تشخیص دهد. در حقیقت حق شرعی، ولایت شرعی معین مُهر ایدئولوژی زدن و حق عرفی همان حق حاکمیت ملی مردم است، که آنها باید فرد مورد تأیید رهبر را انتخاب کنند.»^{۷۱}

و استاد شهید مقام حاکم در اسلام را یک مقام قدسی و الهی می‌داند، لذا با نبود معصوم، با توجه به شرایط، باید حاکم جامعه جای او را بگیرد و امامت یا انتصابی مستقیم در امام معصوم است یا امامت طبق شرایط و وظایف که باز هم خدا تعیین کرده است و لذا نایب امام معصوم نیز به طور غیر مستقیم از ناحیه خداست و مقام او مقام مقدس و الهی است.^{۷۲}

استاد در بخشی دیگر «ولایت فقیه» را به ولایت ایدئولوگ تفسیر می‌کند؛^{۷۳} یعنی همه کارهای مربوط به حکومت باید مبتنی بر اعتقاد اسلامی باشد و ایدئولوگ ضمن تبیین اصول درست حکومتی در جهت اصالت، تحقق و اجرا و ترویج آن نیز تلاش و مراقبت‌های ویژه می‌نماید.^{۷۴}

در موضعی دیگر اختیارات و وسیع پیامبر و واگذاری آن از طریق امام به ولی فقیه را مطرح می‌نماید و می‌نویسد:

«قرآن کریم می‌فرماید: ﴿الَّذِي أُولَىٰ بِالْقَوْمِ مِّنْ أُنْفُسِهِمْ﴾^{۷۵} این اختیارات دامنه وسیعی دارد. حکومت اسلامی در شرایط جدید و نیازمندیهای جدید می‌تواند با توجه به اصول و مبانی اساسی اسلامی، یک سلسله مقررات وضع نماید که در گذشته این موضوع منتفی بوده، اختیارات قوه حاکمه اسلامی، شرط لازم حسن اجرایی قوانین آسمانی و حسن تطبیقی با مقتضیات زمان و حسن تنظیم برنامه‌های مخصوص هر دو است.»^{۷۶}



همچنین استاد مطهری با استفاده از معارف قرآنی و آموزه‌های امام علی علیه السلام در نهج البلاغه، اهداف حکومت اسلامی را عبارت از موارد زیر می‌داند:

۱. بازگشت به اسلام راستین در چهره‌آیی تفکر دین و بازسازی اندیشه اسلامی.^{۷۷}
۲. توسعه اقتصادی و اصلاح امور معیشتی مردم.^{۷۸}
۳. اصلاح روابط اجتماعی.^{۷۹}
۴. قانون‌گرایی.^{۸۰}

از سوی دیگر، مقام حاکم اسلامی را در عین قدسی و الهی بودن، انتقادپذیر شمرده و نقدبردار می‌دانند و نقدناپذیری مقام غیر معصوم را هم برای او و هم برای اسلام مضر می‌دانند.^{۸۱} و از نظر فلسفه اجتماعی اسلام، اعتقاد به خدا را مبنای حکومت مطلقه افراد نمی‌داند بلکه حاکم را در برابر مردم مسئول می‌شمرد و حقوق متقابل برای آنها بین حاکم و جامعه قائل است.^{۸۲} و در پایان با گره زدن اخلاق و حکومت و حاکم اخلاقی می‌فرماید:

«البته رهبر جامعه اسلامی باید ویژگی‌های خاصی داشته باشد؛ از جمله آنکه دارای رشد اخلاقی باشد. رشد اخلاقی هم به معنای رشد و بهره‌برداری از سرمایه‌های وجود خود است. آنکه رشد انسانی و اخلاقی را فاقد است، نمی‌تواند رهبر باشد.»^{۸۳}

و به همین دلیل در شرایط رهبری و قانونگذار، دو مقوله «اجتهاد» و «جامع الشریط» بودن و به عبارت بهتر مجتهد جامع الشریط بودن را مطرح نموده‌اند.^{۸۴} و البته ایشان با حدت و شدت تمام میان ولایت در فتوا و ولایت در زعامت یا مرجع و رهبری تفکیک قائل شده و تأکید فراوان بر آن داشته است.^{۸۵}

نتیجه آنکه استاد با تفسیری جامع از «اسلام» و کارآمدی دین مبین محمدی صلی الله علیه و آله که با عنصر امامت و رهبری تفسیر شده است و با اجتهاد پویا و بالنده و ترکیب و ساز و کار انطباق با اقتضائات زمان و رشد فردی و اجتماعی و علمی و عملی جامعه بشری قابل تحقق است. عنصر حکومت اسلامی، ولایت دینی و فقه و فقیه یا حکومت ولایی را بر محور اخلاق، عدالت، معنویت و عرفان قابل جمع دانسته و به تصویر و تفسیر کشیده‌اند و مؤلفه‌های بنیادین و محوری حکومت و سیاست را نیز اخلاق و معنویت، حقوق و فقه اسلامی و عدالت اجتماعی قلمداد کرده‌اند. پس نه اخلاق فردی با اخلاق اجتماعی در تقابل است و نه عدل الهی با عدل اجتماعی یا عرفان دینی با عرفان سیاسی و حکومتی تعارض دارد. روشن است که بهم پیوستگی همه سطوح تعالیم اسلامی با هم، مبنای تفسیر

آری، در
اندیشه‌های استاد
مطهری، اخلاق و
عرفان مقدمه
حکومت و سیاست
و از بنیادهای آن
بشمار می‌رود تا
تربیت، حکمت،
عدالت و رشد و
سعادت و واقعیت
یابد.

درست از ابعاد و ساحت‌های متنوع دینی است؛ معنویت خواهی
و حکومت طلبی برای عدالت‌گروی است.

و چون استاد رهبری را عبارت از «بسیج کردن نیروی انسانها
و بهره‌برداری صحیح از نیروهای انسانی»^{۸۶} می‌داند، ضرورت آن را
نیز از سه راه اثبات و تبیین می‌کند:

الف. بی‌توجهی انسانها به ذخایر و نیروهای نهفته درونی خود.
ب. عدم هدایت‌گریزی در انسان، در تمام رفتارها (ناتوان‌ترین
موجودات از نظر هدایت‌گریزی انسان است).

ج. حاکمیت قانون بر زندگی و رفتار بشر و اینکه بدون رهبری
رفتار بشری ساماندهی نمی‌شود.^{۸۷}

پس رهبری نیز تنها در رهبری اجتماعی و سیاسی محدود
نمی‌شود، بلکه رهبری قوای وجودی و درونی انسانها و رهبری
معنوی و تربیتی آدمیان نیز مطرح است و لذا حضور معنویت
و اخلاق و عرفان از دو سو برای رهبر و حکومت در نگرش استاد
مطهری ضروری است:

۱. از جهت اینکه رهبر باید واجد معنویت و اخلاق و سلوک
معنوی باشد.

۲. از جهت اینکه باید جامعه را به سوی ارزشها، کرامت، عزت
نفس، معنویت و اخلاق سوق و سیر دهد از این رو است که در اندیشه
استاد مطهری دین جامع، یعنی اسلام، با سیاست نسبتش نسبت روح
و بدن یا مغز و پوست است.^{۸۸} پس رهبری مسؤول تحقق: معنویت،
عدالت، اخلاق و ارزشهای انسانی و اسلامی است.

◀ نتیجه‌گیری و برداشت

اخلاق به معنای چگونه زیستن و ارزشهای متعالی را در خویشتن
متجلی ساختن و ارتباط با خدا به طور نسبی و ارتباط با خود تا از خود
ناقص به خود کامل و از خود فروتر به خود فراتر راه یابد و عرفان به



معنای سیر از خود تا خدا، هم از نظر معرفتی و هم از جهت سلوکی و رفتاری، یعنی همه چیز را ظهور حق یافتن و همه چیز را برای او و به یاری او انجام و سامان دادن. اخلاق و عرفان حقیقتی هستند که با ابعاد دیگر؛ چون عقاید و احکام عملی یا جهان‌بینی اسلامی و شریعت دینی در تعارض نیستند بلکه اجزای بهم پیوسته‌ای هستند که قابلیت تحقق و ظهور در انسان سالک رشد یافته و انسان کامل را دارند. اگر چه انسان کامل، مراتب‌پذیر و دارای درجات است و انبیا، ائمه و اولیا را در خویش جای می‌دهد و انسان کاملی اسلام، انسانی عقیدتی، اخلاقی، عرفانی و همچنین انسانی فقهی و شرعی است و در نقطه اوج تکاملی‌اش به مرتبه‌ای می‌رسد که درد خدا و خلق، درون‌نگری و برون‌نگری، مادیت و معنویت، خلوت و جلوت، دنیا و آخرت، اعتقاد و اقتصاد، حکمت و سیاست و معرفت و مدیریت را به هم می‌آمیزد و پس از سفر از خلق به حق و طی سفرهای دیگر، به سفر از حق به سوی خلق می‌پردازد تا خلق را نیز به سوی خالق و حق ببرد و آنها را نیز روحانی و الهی نماید.

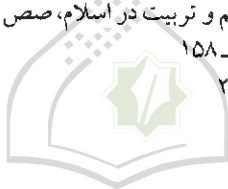
آری، در اندیشه‌های استاد مطهری، اخلاق و عرفان مقدمه حکومت و سیاست و از بنیادهای آن بشمار می‌رود تا تربیت، حکمت، عدالت و رشد و سعادت واقعیت یابد و جامعه بدون اخلاق و عرفان و اخلاق و عرفان بدون اجتماع و مردم معنا و مبنایی صحیح ندارد و از نظرگاه آن استاد شهید، «انسان کامل اسلام» جامع عقل و دل و وحی و شریعت از یکطرف و جامعه و حکومت و سیاست از طرف دیگر است و مهم بینش‌ها و گرایش‌های متعالی و اندیشه و انگیزه الهی انسان است که چگونه آدمی به تعاملات اجتماعی و سیاسی می‌پردازد. پس جامعه اخلاقی و حقوقی و معنوی و عرفانی لازم است و اخلاق و عرفان اجتماعی لازم و ملزوم هم هستند تا طبق تعالیم اسلامی، فردسازی و جامعه‌سازی مبتنی بر معنویت و عدالت محقق شود.

از نظر استاد «خودآگاهی و خداآگاهی»، «خودشناسی و خودسازی» بنیاد حکمت عملی اخلاقی و سیاسی است تا حکمت و حکومت، شریعت و سیاست، سلوک و اجتماع با هم شکل گیرند و در حقیقت، «دین» که یک نظام منسجم و بهم پیوسته‌ای از عقیده، اخلاق و احکام است، بنیاد و اساس چنین حقیقتی در رابطه اخلاق و عرفان با سیاست و حکومت است.



◀ پی‌نوشت‌ها

۱. مطهری، مرتضی، آشنایی با علوم اسلامی، ص ۳۴۸، انتشارات جامعه مدرسین، قم، سال ۱۳۶۲، چاپ جدید.
۲. مطهری، مرتضی، آشنایی با علوم اسلامی، ج ۴، ص ۲۱، انتشارات صدرا، چاپ اول، سال ۶۱، ناگفته نماند استاد چنین تعریفی از اخلاق را زمانی درست می‌داند که تعریفی کلی و مطلق باشد نه «تعریفی مبتنی بر اخلاق فردی و شخصی».
۳. همان، ص ۲۲
۴. فلسفه اخلاق، صص ۳۰۶ و ۳۰۷
۵. تعلیم و تربیت در اسلام، ص ۲۰۱
۶. فلسفه اخلاق، صص ۲۷۵ و ۲۷۶
۷. ر.ک. به: حکمت عملی، ج ۴؛ آشنایی با علوم اسلامی، صص ۲۰-۹؛ فلسفه اخلاق، ص ۷۵؛ انسان کامل، ص ۶۸؛ نقدی بر مارکسیسم، ص ۱۵۵
۸. آشنایی با علوم اسلامی، بخش حکمت عملی، ص ۳۳
۹. تعلیم و تربیت در اسلام، ص ۲۰۱
۱۰. آشنایی با علوم اسلامی بخش عرفان، صص ۷۴-۷۳
۱۱. انسان کامل، صص ۱۸۹-۱۸۶ و تعلیم و تربیت در اسلام، صص ۲۰۷-۲۰۵
۱۲. تعلیم و تربیت در اسلام، صص ۱۵۹-۱۵۸
۱۳. اسلام و مقتضیات زمان، ج ۲، ص ۲۴۸
۱۴. فلسفه اخلاق، صص ۳۰۷-۳۰۶
۱۵. همان، ص ۳۰۷
۱۶. همان مدرک.
۱۷. فلسفه اخلاق، صص ۲۷۷ و ۲۷۸
۱۸. تعلیم و تربیت در اسلام، صص ۱۸، ۳۴، ۱۳۵ و ۱۳۶ و فلسفه اخلاق، صص ۲۸۹-۲۷۶
۱۹. فلسفه اخلاق، ص ۲۹۱
۲۰. همان، صص ۳۰۰-۲۵۰ و تعلیم و تربیت در اسلام، ص ۱۳۹. حکمت عملی، ص ۲۰-۹
۲۱. ر.ک. به: تعلیم و تربیت در اسلام، ص ۱۰۶؛ فلسفه اخلاق، صص ۱۲، ۱۳، ۳۸، ۴۳، ۲۹۵؛ آشنایی با علوم اسلامی بخش حکمت عملی، صص ۱۱، ۵۵ و ۵۴
۲۲. امامت و رهبری، ص ۳۱، انتشارات صدرا، تهران، سال ۱۳۷۴
۲۳. ر.ک. به: انسان کامل، سیری در نهج البلاغه، خدمات متقابل اسلام و ایران، آشنایی با علوم اسلامی بخش عرفان، تماشاگاه راز و ...
۲۴. آشنایی با علوم اسلامی بخش عرفان، صص ۱۸۸-۱۸۵، انتشارات جامعه مدرسین، قم، سال ۱۳۶۲
۲۵. همان، صص ۱۸۸ و ۲۰۱
۲۶. همان، صص ۲۰۲-۱۹۵
۲۷. سیری در نهج البلاغه، صص ۳۱۶-۳۰۶، انتشارات صدرا، سال ۱۳۵۴
۲۸. آشنایی با علوم اسلامی، بخش عرفان، صص ۲۰۱-۱۹۸؛ انسان کامل، صص ۱۷۵-۴۵
۲۹. مجموعه آثار، ج ۲، ص ۳۲۰
۳۰. فطرت، ص ۱۶۳، چاپ اول، سال ۱۳۶۹، انتشارات صدرا؛ فلسفه اخلاق، صص ۱۷۰-۱۵۰؛ نقدی بر



مركز تحقيقات كاتوليكي علوم اسلامي



- مارکسیسم، صص ۱۰۱-۵۸
۳۱. فطرت، ص ۵۴؛ نقدی بر مارکسیسم، ص ۲۵۰؛ مقدمه‌ای بر مبانی اسلامی، ص ۳۵
۳۲. رودگر، محمدجواد، از آئینه تا جمال، ص ۱۹-۲۰، انتشارات وثوق، قم، چاپ اول، سال ۱۳۸۲
۳۳. مجموعه آثار، ج ۲، صص ۲۰۷ تا ۳۲۴
۳۴. همان، ص ۳۱۸.
۳۵. همان مدرک.
۳۶. فلسفه اخلاق، ص ۱۶۹؛ تعلیم و تربیت در اسلام، ص ۲۴۵؛ فطرت، ص ۱۶۹؛ مجموعه آثار، ج ۱۶، ص ۵۷۲ و.
۳۷. سیری در نهج البلاغه، صص ۲۹۴-۲۰۵
۳۸. آشنایی با قرآن، ج ۴، صص ۱۲۴-۱۲۱؛ انسان کامل، صص ۱۵۵-۱۵۴
۳۹. المیزان، ج ۶، صص ۱۷۰-۱۶۹ و ج ۱۹، ص ۲۲۰-۲۱۹ و رساله الولایة، فصل چهارم. علی بن موسی الرضا و القرآن الحکیم، ج ۱، ص ۱۹۶، آیت الله جوادی آملی.
۴۰. مجموعه آثار، ج ۲، صص ۶۳-۵۱
۴۱. سلسله یادداشتهای استاد مطهری، حرف الف، ج ۱، صص ۷۱ تا ۸۰
۴۲. همان، صص ۱۱۹-۱۱۷
۴۳. آزادی معنوی، صص ۲۲-۲۰
۴۴. همان، صص ۶۷-۶۳ و صص ۱۱۹-۱۱۷
۴۵. همان، صص ۸۲-۷۹ و ۵۷-۵۶
۴۶. انسان کامل، صص ۳۳۲-۳۳۰
۴۷. همان، صص ۳۴۹-۳۴۵
۴۸. فلسفه تاریخ، صص ۲۶۱-۲۵۹
۴۹. یادداشتهای استاد، ج ۱، ص ۷۱
۵۰. همان، ص ۱۱۷
۵۱. پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۶۲
۵۲. همان، ص ۹۹
۵۳. همان، صص ۱۹ و ۱۱ و ۹ و صص ۱۰۴-۱۰۳ و
۵۴. عدل الهی، صص ۳۵-۲۳ و بررسی اجمالی مبانی اقتصاد اقتصادی، صص ۲۹-۱۴ و پیرامون انقلاب اسلامی، صص ۱۵۵-۱۴۳
۵۵. یادداشتهای استاد مطهری، ج ۶، ص ۲۲۶
۵۶. مجموعه آثار، ج ۴، ص ۹۵۴، ج ۲۱، ص ۲۰۶ و ۲۱۲، ج ۱۸، ص ۱۵۴ و یادداشتهای استاد مطهری، ج ۶، صص ۲۲۷ و ۱۷، صص ۲۴۷-۲۴۶
۵۷. مجموعه آثار، ج ۴، ص ۹۵۴، ج ۲۱، ص ۲۰۶، ۲۱۲، ج ۱۸، ص ۱۵۴ و یادداشتهای استاد مطهری، ج ۶، صص ۲۲۷ و صص ۲۴۷-۲۴۶
۵۸. یادداشتهای استاد مطهری، ج ۳، ص ۲۵۰
۵۹. نحل: ۹۰
۶۰. یادداشتهای استاد مطهری، ج ۳، ص ۲۷۱
۶۱. جمهوری، ص ۲۵۷-افلاطون.
۶۲. مجموعه آثار، ج ۱۹، صص ۱۳۹-۱۳۸



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



سال نهم / شماره اول



۲۲۰

۶۳. مجموعه آثار، ج ۴، ص ۹۵۲
۶۴. یادداشت‌های استاد مطهری، ج ۶، ص ۲۰۴
۶۵. همان، ص ۲۲۵
۶۶. همان، ص ۲۰۲
۶۷. همان، ۲۳۲؛ مجموعه آثار، ج ۱۸، ص ۱۵۷، ج ۲۱، صص ۲۲۳ - ۲۰۰، ج ۱۶، ص ۴۳۷ و ج ۲۱، صص ۲۲۴ - ۲۰۰
۶۸. مجموعه آثار، ج ۲۱، صص ۲۲۴ - ۲۰۰
۶۹. امامت و رهبری، ص ۵۴ - ۱۰
۷۰. پیرامون جمهوری اسلامی، ص ۱۵۰
۷۱. پیرامون انقلاب اسلامی، صص ۶۸ - ۶۷
۷۲. اسلام و مقتضیات زمان، ج ۱، صص ۱۷۵ - ۱۷۱
۷۳. پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۶۷؛ مجموعه آثار، ج ۱، ص ۵۵۴
۷۴. همان، صص ۲۵ و ۲۶ و ۲۷
۷۵. احزاب: ۶
۷۶. مجموعه آثار، ج ۳، صص ۱۹۴ - ۱۹۵؛ اسلام و مقتضیات زمان، ج ۲، صص ۶۴ - ۶۳، ۹۲ - ۹۱
۷۷. پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۶۵
۷۸. همان، ص ۸۱؛ نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر، ص ۶۵
۷۹. پیرامون جمهوری اسلامی، ص ۸۲
۸۰. پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۸۳؛ نهضت‌های اسلامی، ص ۸۵
۸۱. پاسخ‌های استاد بر نقد کتاب حجاب، ص ۷۱
۸۲. سیری در نهج البلاغه، صص ۱۲۴ - ۱۲۰
۸۳. یادداشت‌های استاد مطهری، ج ۴، ص ۵۴
۸۴. همان، ج ۳، ص ۲۸۵
۸۵. امامت و رهبری، ص ۲۲۸
۸۶. مجموعه آثار، ج ۳، ص ۳۱۴
۸۷. همان، ج ۲، ص ۳۲۳
۸۸. امامت و رهبری، ص ۳۲

